

نشانه‌شناسی؛ نظریه و روش

دکتر محمدرضا تاجیک*

چکیده

نشانه‌شناسی، علم مطالعه نظام‌های نشانه‌ای (زبان، رمزگان، و...)، فرایندهای تأویلی و ابزاری پژوهشی برای فهم حقیقت پنهان در پس علائم، رموز و نشانه‌ها و نمادهای فرهنگی است. در عرصه پژوهش‌های سیاسی، این علم به بررسی ماهیت ارجاعی گزاره‌های سیاسی و نسبت این گزاره‌ها با حقیقت می‌پردازد. به بیان دیگر، یک نشانه‌شناس سیاسی با تمرکز بر کارکرد نشانه‌ها، به بحث در مورد تولید معنا و چگونگی معنادار شدن زیست‌جهان سیاسی آدمیان توسط نظام آنان (نشانه‌ها) می‌پردازد. از این منظر، تردیدی نیست که پدیده‌های سیاسی به‌تنهایی معنا پیدا نمی‌کنند، بلکه در درون شبکه‌ای از معانی جای دارند و دارای چهارچوب فرهنگی هستند. نشانه‌شناسی با مطالعه این چهارچوب و زمینه فرهنگی، به مطالعه سیاست یاری می‌رساند.

* عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی (dr_mohammadrezatajick@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۰/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۶/۲۲

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۸۹، صص ۳۹-۷.

واژه‌های کلیدی: نشانه، نشانه‌شناسی، رمزگان، وانموده، حادواقعیت،
بازنمایی، تفهیم و تفهیم سیاسی، خاصیت نشانگی.

بهرمن از ناله من دور نیست

لیک چشم و کوش را آن نور نیست

شوی، ب ۷

مقدمه

بی تردید، عصر ما عصر نشانه‌ها^(۱) و زیست‌جهان امروز ما یک زیست‌جهان اطلاعاتی - ارتباطی است. انقلاب اطلاعات و ارتباطات، انسان امروز را در آستانه ورود به عصری جدید که نیل پستمن^۱ آن را عصر «تکنوپولی» می‌نامد، قرار داده است. در عصر تکنوپولی، به تعبیر پستمن، جهان دیگر نه «مسطح» است و نه «گرد»؛ بلکه کاملاً شبکه‌ای است. در این زمانه، فناوری تبدیل به شیوه هستی انسان‌ها یا - به تعبیر ارنست یونگر^۲ - مابعدالطبیعه حقیقی شده^(۲) و بر بشر تسلط یافته است. پستمن، این وضعیت را «انحصار فنی» می‌نامد و به عنوان «فن‌سالاری مستبدانه» تعریف می‌کند.^(۳) به تعبیر فوکویاما، چنین عصر و جامعه‌ای که پیرامون اطلاعات ایجاد شده، موجب ایجاد چیزهایی بیش از دو چیزی است که مردم‌سالاری جدید آن را ارزشمندتر از هر چیز دیگری می‌شناسد؛ یعنی آزادی و برابری. آزادی انتخاب، در هر چیزی از کانال‌های تلویزیونی گرفته تا خرید اجناس ارزان‌قیمت و تا دوستانی که در اینترنت دیدار می‌کنند، به مرحله انفجار رسیده است. سلسله‌مراتب‌ها از هر

سنخ - سیاسی و تشکیلاتی - زیر فشار قرار گرفته و شروع به خرد شدن کرده‌اند.^(۴) *بیل گیتس*^۱ معتقد است تحت تأثیر فضای مجازی جدید که در آن تمام تلویزیون‌ها و کامپیوترها به یک شبکه هوشمند جهانی مرتبط هستند، ارتباطات و رفتار انسانی در نهایت در هم ادغام خواهند شد. یعنی وسایل ارتباطی هر عصر، رفتار انسان‌ها را شکل خواهند داد و در نهایت، تفاوتی با وسیله ارتباطی مورد نظر دیده نخواهد شد. از دیدگاه *بیل گیتس*، در جریان این تحول، انسان خود قسمتی از وسیله ارتباطی جدید خواهد شد، بدون آنکه واقعاً اسامی اجزای سیستم جدید را بداند.^(۵) *هابرماس* نیز روند تحول رسانه‌ها و تولید اطلاعات در سده بیستم را به سمت تقویت «مدیریت افکار» و کاهش ظرفیت اندیشه انتقادی می‌داند، زیرا معتقد است «محتوای اطلاعاتی این رسانه‌ها دارای مخرج‌مشترک پست‌ترین سرگرمی‌هاست: ماجراهای پُرتحرک، موضوع‌های کم‌اهمیت، تحریک احساسات، شخصی‌سازی همه‌چیز و خلاصه بزرگ‌داشت سبک زندگی جدید... و لاجرم، نادیده گرفتن کیفیت اطلاعاتی مطلب... آنچه مدنظر این رسانه‌هاست چیزی بیش از تسلیم مخاطبان به آموزش اجبار ملایم در مصرف ملایم نیست.^(۶) وی، مدیریت افکار را نشان‌دهنده مرگ گستره همگانی و پایان گفت‌وگوهای مبتنی بر ویژگی‌های عقلی گستره همگانی می‌داند؛ زیرا اساساً افکار عمومی در جریان گفت‌وگوی آزاد شکل می‌گیرد و به همین دلیل، چندوچون آن در گرو کیفیت، قابلیت دسترسی و رسانش اطلاعات است.

در نتیجه این «فرایند رسانه‌ای شدن»^(۷) فزاینده زندگی روزمره انسان عصر ما^(۸)، کمتر کسی در ربط وثیق و تنگاتنگ «اطلاعات و ارتباطات» با مقولاتی همچون «واقعیت» و «حقیقت» تردید روا می‌دارد. چنانچه همچون *دریدا* واقعیت را بر ساخته‌ای گفتمانی بدانیم، و همچون *فوکو*، حقیقت را بر ساخته قدرت بدانیم - حداقل آنچه به نام نامی این‌دو در جهان ما حادث می‌شود - و چنانچه رسالت اصلی اطلاعات را مقدم بر هر چیزی، ذهنیت‌سازی، انگاره‌پردازی، گفتمان‌سازی و تولید قدرت فرض کنیم، این رابطه به شکل آشکارتر و شفاف‌تری خود را نمایان خواهد کرد.

1. Bill Gates

از یک منظر نشانه‌شناختی، می‌توان عصر اطلاعات و ارتباطات کنونی را «عصر نشانه‌های با/بی‌نشان» تعریف و تصویر کرد که فهم و درک آن نیز، جز از رهگذر علمی به نام علم نشانه‌شناسی^۱ (تلاش علمی نظام‌یافته برای فهم این مسئله که نشانه‌ها چیستند و چگونه عمل می‌کنند) ممکن نمی‌گردد:^۲ علمی که با تمامی بداعت و طراوتش، ریشه در گذشته‌ای دور دارد؛ زیرا از دوران باستان، فیلسوفان، منطق‌دانان و دستورشناسان به تحقیق درباره نشانه‌ها مشغول بوده‌اند و از عصر رمانتیک تا به امروز نیز شاهد تلاش پیگیر زبان‌شناسان، مردم‌شناسان، روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و ادبیات‌پژوهان برای تدوین نظریه‌ای منسجم درباره دلالت در ارتباط^۳ و شناخت^۴ بوده‌ایم.^(۹)

با واژه نشانه، از یونان باستان، زمانی که یونانیان آن را مترادف با «نمایه» یا «عارضه» به کار می‌بردند، آشنا هستیم. از این تاریخ به بعد، ردپای این واژه را (البته در معنایی وسیع‌تر) در متافیزیک نوافلاطونی و مسیحی، و به‌ویژه در آثار آگوستین قدیس، توماس هابز، جان لاک، لایبنیتز، برکلی، هیوم، لامبرت، ادموند هوسرل و... می‌یابیم. در زمانه ما، زمانی که از نشانه‌شناسی سخن گفته می‌شود، افزون بر تأکید بر وجه روان‌شناسی آن، بر وجه علمی آن به عنوان کوششی برای مطالعه نقش نشانه‌ها نیز تأکید می‌شود. البته این نشانه‌ها بخشی از زندگی اجتماعی دانسته می‌شوند و عرصه‌های زبانی و غیرزبانی را شامل می‌شوند؛ بنابراین، نشانه‌شناسی معاصر به «انسانیات» توجه نشان می‌دهد.^(۱۰)

بنابراین، مفروض نظری این نوشتار این است که مطالعه نشانه‌شناسی می‌تواند به ما کمک کند تا از دلالت‌ها و نقش‌های نشانه‌ها و نقشی که خودمان و دیگران در بنا کردن حقایق و وقایع اجتماعی و امر سیاسی ایفا می‌کنیم آگاه شویم. با نشانه‌شناسی ما تمایل مان را برای تلقی واقعیت در حکم چیزی که کاملاً مستقل از تفاسیر بشری است از دست خواهیم داد. با قرار گرفتن در منظر نشانه‌شناسی

1. Semiotics

۲. علم نشانه‌ها یا سمیولوژی مرکب از دو واژه لوگوس به معنای «کلمات» و سیمون به معنای «درباره نشانه‌ها» است.

3. Signification In Communication

4. Knowledge

خواهیم فهمید که اطلاعات یا معناها در جهان یا در کتاب‌ها، کامپیوترها یا رسانه‌های دیداری - شنیداری جای نگرفته‌اند. معنا برای ما فرستاده نمی‌شود؛ ما آن را فعالانه از طریق فعل و انفعال پیچیده‌ای با رمزگان یا قراردادهایی که معمولاً از آنها ناآگاهیم خلق می‌کنیم. از نشانه‌شناسی می‌آموزیم که در جهانی از نشانه‌ها زندگی می‌کنیم و هیچ راهی برای فهم چیزها جز از طریق نشانه‌ها و رمزگانی که این چیزها در آن سازمان یافته‌اند، نداریم. از طریق مطالعه نشانه‌شناسی آگاه می‌شویم که این چیزها و این رمزگان معمولاً شفاف‌اند و اعمال ما در «خوانش» آنها پنهان می‌شود. با زندگی در جهانی که نشانه‌های بصری هر لحظه در آن بیشتر می‌شوند، لازم است بیاموزیم که حتی واقع‌نماترین نشانه‌ها همان چیزهایی نیستند که نشانمان می‌دهند.^(۱۱)

نشانه‌شناسی، همچنین به ما یاری می‌رساند تا از منظری نوین و متفاوت به بحث درباره ویژگی ارجاعی و معنایی پدیده‌ها، نفی ذهنیت، رابطه کارگزار و ساختار، بازنمایی واقعیت، متن‌وارگی و تأویل پدیده‌ها، رشد فرهنگ توده‌ای، جهانی‌شدن، تحلیل طبقات اجتماعی، تفاوت‌ها و شکاف‌های فرهنگی - گفتمانی، سیر تطور و تحول گفتمانی، رابطه جامعه و دولت و... پردازیم. افزون بر این، نشانه‌شناسی به ما می‌گوید که ساختارها می‌توانند معنادار باشند؛ به بیان دیگر، ساختارها مبنایی نشانه‌ای دارند و به صورت یک نظام عمل می‌کنند.

هدف رویکرد نشانه‌شناسی کشف اصول کلی‌ای است که بر مبنای آنها نظام نشانه‌شناسی عمل می‌کنند. این اصول کلی، جنبه انتزاعی دارند. شناخت این انتزاع‌ها، به شناخت واقعیت انضمامی و نظام تولید نشانه‌ها کمک می‌کند. به این ترتیب، نشانه‌شناسی یک موضوع را در کلیت خود بازسازی می‌کند تا بتواند از این راه قواعد کارکردی آن موضوع را کشف کند. به بیان دیگر، هدف نشانه‌شناسی رمزگشایی از محتوای نظام‌های نشانه‌شناختی و جست‌وجوی سطح معنایی ثابت و کلی‌تر در آن است. از منظری دیگر، هدف نشانه‌شناسی بررسی و درک نظامی از نشانه بدون توجه به ماهیت و محدودیت‌های آن است.

بدین ترتیب، نشانه‌شناسی به بررسی پدیداری موضوع‌های نشانه‌ای مانند پرستیژ، فرمانروایی، شوکت و غیره بسنده نمی‌کند؛ بلکه به دنبال کشف پویایی

اجتماعی این موضوعات از طریق تحلیل رمزگان (کدها)، مناسبات ساختاری و نظام‌های نشانه‌ای آنها و ساختارهای دلالت است. نشانه‌شناسی با نظام‌های مختلف از جمله نظام‌های ارتباطی، معنایی و غیره سروکار دارد، ولی این گفته به معنای آن نیست که کلیت نشانه‌شناختی، یک کلیتی اندام‌وار است. همین‌طور، ساختارهای نشانه‌ای جنبه مکانیکی ندارند. در واقع، نشانه‌شناسی مدلی را برای شناخت و تحلیل این ساختارهای نشانه‌ای در اختیار ما قرار می‌دهد. به عبارت بهتر، آنها مدل‌هایی برای تبیین دنیایی هستند که در آن زندگی می‌کنیم؛^(۱۲) بدین ترتیب، یک نشانه‌شناس، دیگر به «چیز بودن چیزها» قانع نیست و برای فهم جهان اجتماعی و فرهنگی به تأمل در عینیات بسنده نمی‌کند، بلکه به شناخت ساختارهای نمادین و نظام‌هایی رو می‌آورد که در چهارچوب آنها معنا خلق می‌شود و جهان انسانی شکل می‌گیرد. از همین منظر است که اسلین^۱ نشانه‌شناسی را شاخه‌ای از دانش بشر معرفی می‌کند که موضوع آن نشانه‌ها و چگونگی کاربرد آنها برای ارتباط میان انسان‌ها و انتقال معناست.^(۱۳)

به‌رغم این گذشته دیرینه و ادبیات غنی، کماکان انسان عصر ما با این پرسش‌ها مواجه است که آیا می‌توان از رهگذر یک مطالعه نشانه‌شناختی به رمزگشایی نشانه‌های رمزآلود و رازآلود عرصه سیاست پرداخت؟ آیا می‌توان از طریق تأملی نشانه‌شناختی به واقعیت و حقیقت پیام‌ها و مفاهیمی که در فرآورده‌های سیاسی رمزگذاری شده‌اند، پی برد؟ آیا نشانه‌شناسی، آن‌گونه که *دانیل چاندلر* و دیگران به ما می‌گویند، صرفاً رهیافت و رویکردی امپریالیستی است که به هر رشته دانشگاهی و هر موضوع و چیزی وارد می‌شود و تعیین حد و مرز روش‌های آن را با مشکل مواجه می‌کند؟ و در نهایت آیا می‌توان نشانه‌شناسی را به مثابه یک نظریه یا روش تحلیلی واحد یا منسجم فرض کرد یا باید این حوزه از مطالعات را بیشتر یک رویکرد نظری دانست که در میان نشانه‌شناسان نیز در مورد پیش‌فرض‌ها، الگوها یا روش‌شناختی تجربی آن توافق چندانی وجود ندارد و بسیاری از نظریه‌پردازان آن به دنبال پایه‌گذاری اصول کلی و گستره آن هستند؟

مفروض‌های نوشتار

۱. نشانه‌شناسی یکی از روش‌های تحلیل متون در حکم کلیت‌های ساخت‌مند و در جست‌وجوی معناهای پنهان و ضمنی است؛
 ۲. مطالعات نشانه‌شناختی بر نظام قواعدی تمرکز دارد که بر گفتمان‌های درگیر در متون حاکم هستند تمرکز دارد و بر نقش بافت نشانه‌شناختی در شکل‌دهی معنا تأکید می‌کند؛
 ۳. نشانه‌شناسی به ما می‌آموزد چگونه معانی به وسیله متون و از طریق چینی‌های خاص از نشانه‌ها و رمزگان فرهنگی تولید می‌شوند؛
 ۴. نشانه‌ها تنها به صورت اصطلاحات نمادین نیستند، بلکه نمادهای گویایی نیز هستند که به عنوان ابزاری برای تسهیل فرایندهای اجتماعی به کار برده می‌شوند. نشانه‌ها در حقیقت، ابزار نشانه‌ای هستند که جایگزین محیط تقابلی اجتماعی می‌شوند؛
 ۵. نشانه به دلیل اختیاری بودن، سوژه‌ای تاریخی است و ترکیب دال و مدلولی خاص در برهه‌ای مشخص، نتیجه تصادفی فرایندی تاریخی است. همچنین می‌توان گفت، نشانه‌ها در خلال نوعی توالی مبتنی بر قراردادهای فرهنگی کاربردشان و در شرایطی خاص، خلق می‌شوند.
- این متن همچنین پیرامون این فرضیه شکل می‌گیرد که نشانه‌شناسی می‌تواند به مثابه یک روش برای شناخت چگونگی معنا دار شدن جهان سیاست و چگونگی تثبیت تصورات و ذهنیت ما درباره امور و پدیدارهای سیاسی تعریف شود؛ به دیگر بیان می‌توان گفت: نشانه‌ها حامل بی‌نهایت معنا هستند، لذا دریچه آنان به روی تفسیرهای گوناگون گشوده است. نشانه‌شناسی به ما یاری می‌رساند تا به گنجینه‌های فرهنگی، پسینه‌های ایدئولوژیکی و معرفتی و رمزگان اجتماعی‌ای که به طور موقت معانی را برای مقاصد خاص تفسیر و تثبیت کرده‌اند، رهنمون شویم، و رمز و راز چگونگی تثبیت یک «تفسیر» بر ما مکشوف شود.

ای هست تو پنهان شده در هستی پنهان من

مولانا

انسان زمانه ما در آستانه ورود به عصری دیگر و جهانی دیگر قرار دارد: عصر و جهانی که به تعبیر بودریار می‌توان آن را عصر / جهان وانموده یا حادواقعیت نامید. بودریار، در مقاله «پیش‌گامی وانموده‌ها»، به ما می‌گوید، سلطه نشانه‌ها، تصاویر و بازنمودها در دنیای معاصر به‌گونه‌ای است که امر واقعی اساساً محو شده، و «حقیقت» مرجع و علل عینی دیگر وجود ندارند؛ بنابراین، در نزد بودریار، «وانموده» نشانه‌ای بدون مرجع است که هیچ‌گاه با امر واقع قابل تعویض نیست، بلکه صرفاً با خودش قابل تعویض است؛ و شبیه‌سازی یعنی ابعاد روشی وانموده‌ها یا نوعی بازنمایی غیرارجاعی و بدون مرجع.^(۱۴) چنانکه زیگموند باومن می‌گوید: «همه وانموده‌ها دروغ و نیرنگ‌اند، اما وانموده مورد نظر بودریار نیرنگی است مضاعف! در اینجا دیگر مسئله بازنمود واقعیت (ایدئولوژی) در میان نیست - دست‌کم نه واقعی‌تر از چیز بعدی، نه استوارتر از چیزی که آن را جعل می‌کند. چیزی که در اینجا با آن مواجه هستیم، به قول معروف، وانموده مرتبه دوم - یا اگر از پیشوند محبوب بودریار استفاده کنیم - بیش از حد وانموده است».^(۱۵) به بیان دیگر، در اینجا «تقابل‌ها در واقع محو شده‌اند و اشیا نیز هویت خود را از دست داده‌اند. ما در وضعیت فراواقعی به سر می‌بریم. واقعیت «واقعی‌تر از واقعی» است؛ از این نظر که دیگر در مقابل چیز دیگری که برخلاف خودش، ساختگی، موهوم یا خیالی باشد قرار نمی‌گیرد. واقعیت، همه‌چیز را فرو بلعیده و هرچیزی می‌تواند ادعای واقعیت کند، و این ادعا از جانب همه به یکسان حق است (یا ناحق که هم‌سنگ همان است)».^(۱۶) وی سپس می‌افزاید:

«در فراواقعیت همه‌چیز در حد افراط است (نه به معنای «خیلی زیاد» بودن؛

چون نمی‌توان تعیین کرد که چه چیزی زیاد و چه چیزی کم و چه چیزی

کافی است). سیلی از تصاویر، کوهی از اطلاعات، انبوهی از امیال. در

چنین تکثیر و تزییدی، تصاویر باز نمود چیزی جز خود نیستند، اطلاعات اطلاع رسانی نمی کنند، و امیال به اهدافی فی نفسه تبدیل می شوند. جهان دیگر نوعی صحنه نیست (جایی که نمایشی به روی آن برود و چنانکه حق داریم گمان ببریم، به سمت پایان مشخصی هدایت شود، حتی اگر از پیش ندانیم که این پایان چیست)؛ در عوض، جهان نوعی ضد صحنه است: انبوهی از شلوغی و هیاهو که هیچ طرح، نمایشنامه، کارگردان و هیچ سمت و سویی ندارد. جهان حاصل تصادم و تصادف است، نه قرارداد و معاهده. جهان با مرادفات و رویدادهایی عجولانه و سرسری و سطحی وصله پینه و سرهم بندی می شود که نه گذشته‌ای دارند و نه آینده‌ای، و مهم تر از همه، نه نتیجه‌ای.»^(۱۷)

او در این جستار، چکیده‌ای از مراحل تاریخی‌ای به دست می دهد که منجر به چنین وضعیتی شده‌اند. در وهله نخست، نشانه «بازتاب یک واقعیت اساسی» است. در وهله دوم، نشانه «یک واقعیت اساسی را نقاب زده و تحریف می کند» (این شاید مرحله ایدئولوژی و آگاهی کاذب و ساختگی باشد). در وهله سوم، نشانه «غیاب یک واقعیت اساسی را نقاب می زند». در وهله چهارم که با آن دنیای معاصر فرامی رسد و دیگر نمی توان امیدی به فراروی یا واپس نشینی از آن داشت، نشانه «حامل هیچ رابطه‌ای با هرگونه واقعیتی نیست؛ نشانه وانموده ناب خود است؛ و این یعنی ورود به دنیای حاد واقعیت». نتیجه این امر که همان «انفجار معنا» است، بیانگر «پایان امر اجتماعی» و زوال امر سیاسی است، زیرا آنچه به طور کلی درباره نشانه‌ها درست است درباره نشانه‌های سیاسی نیز به طور خاص صدق می کند؛ بنابراین دیگر هیچ مدلول اجتماعی‌ای وجود ندارد که به دال سیاسی نیرو ببخشد.^(۱۸)

آنچه در تحلیل بودریار اهمیتی اساسی دارد، تمایزی است که او میان «وانمایی» و محاکات قائل می شود. اگر کسی خود را به بیماری زده یا به اصطلاح تمارض کند، پی بردن به حیلۀ او اگرچه ممکن است دشوار باشد، اصولاً ناممکن نیست، چراکه چنین محاکاتی تمایز میان امر واقعی و امر جعلی را حتی به هنگام پنهان داشتن، همچنان حفظ می کند. اما هنگامی که یک بیماری به قالب وانمایی درمی آید، چنانکه برای مثال در برخی وضعیت‌های هیستریک یا روان تنی مشاهده

می‌شود، پاره‌ای از علائم بیماری «واقعی» می‌توانند در شخص وانماینده ایجاد شوند. در چنین موردی، منطقی یا این / یا آن امور واقعی و جعلی، یا حقیقت و فریب، به مخاطره می‌افتد. بودریار تأکید می‌کند وضعیت دنیای مدرن چنین وضعیتی است. مسئله این نیست که همه چیز کلاً به صورت خیالی یا فاقد اثرات واقعی درآمده، بلکه مسئله این است که وانمایی هم واقعی است و هم غیرواقعی (بیماری وانموده‌ای یک وانمایی است نه یک شیادی، چراکه آثار واقعی را هم ایجاد می‌کند).^(۱۹)

بودریار، جنگ خلیج فارس را نمایش رسانه‌ای آن‌چنان دقیق طرح‌ریزی شده و به اجرا گذاشته‌ای می‌داند که نمی‌توان گفت این جنگ همچون دیگر جنگ‌ها رخ داده است. این ایده بودریار، حاکی از این نیست که این جنگ یک جعل صرف بوده است. این مدعا، به معنی آن است که جنگ خلیج فارس یک وانمایی است، دقیقاً از آن‌رو که آن فناوری بازتولیدکننده‌ای که آن جنگ را همچون یک نمایش بازنمایی می‌کرد، عملاً خود آن جنگ نیز بود. جنگی که بیشتر از بازنمودهای خویش تشکیل شده، فارغ از عواقب انسانی هولناک‌اش، دیگر جنگی واقعی به مفهوم قدیم نیست.

شاید گویاترین بخش تحلیل بودریار از تأیید زوال معنای واقعیت در عصر وانموده‌ها، «فزونش امر حقیقی» باشد که همچون نوعی تاوان هولناک مطرح می‌شود: «تکثیر اسطوره‌های خاستگاه و نشانه‌های واقعیت، حقیقت، عینیت، و اصالتی دست دوم».^(۲۰) همین وقوف بر امحای حقیقت ابطال‌ناپذیر است که موجب تشدید اشتیاق به امور طبیعی، بدوی، «واقعی»، یا ورای قلمروی فناوری‌های تکثیرکننده یا وانموده‌ای می‌شود. شگفت آنکه، این میل تنها می‌تواند خود را از رهگذر کش‌های وانمایانه‌ای هرچه نیرومندتر به بیان درآورد. آن باطلی که پرورنده ردپای حقیقت بوده تنها می‌تواند همچون حقیقتی «حادواقعی» یا وانموده‌ای جلوه‌گر شود. بودریار، در جایی دیگر، از «ماهواره‌ای شدن» جهان سخن می‌گوید، تا این ایده را مطرح کند که جهان همچون بدلی کامل، باز سرهم‌بندی شده، و گرد خویش به گردش درآمده، است. استعاره‌های نظامی نیز تا آنجا که به نظر می‌رسد راهبرد نظامی مدرن می‌تواند تجسم کاملی از محور مباحث او باشد، مطرح می‌شوند: جهان

جلوه و تکثیر را باید به نوعی «بازدارندگی» امر واقعی تعبیر کرد.^(۲۱) بنابراین، عصر/ جهان وانموده، به اعتقاد بودریار، عصر/ جهانی است که اطلاعات در آن هرچه بیشتر و معنی در آن هرچه کمتر است. دیگر صحنه و آینه (بازتاب‌دهنده) وجود ندارند و به جای آنها صفحه و شبکه قرار گرفته‌اند. عصر تولید و مصرف، جای خود را به عصر پیوستگی‌ها و بازخوردها داده است. در واقع، در وجد و خلسه ناشی از ارتباط زندگی می‌کنیم. این‌گونه نشو و نما، زشت و وقیح است. تبلیغات با تهاجم خود همه‌چیز را مسخر نموده و فضای عمومی ناپدید شده است. هم‌زمان با از دست رفتن فضای عمومی به نحوی ظریف، محدوده خصوصی نیز از بین می‌رود. دیگر چیزی به عنوان تماشایی یا (در نقطه مقابل آن) پوشیده وجود ندارد. زمانی تفاوت مشخصی بین بیرونی و درونی وجود داشت، اما اینک این تقابل به شکلی وقیحانه محو شده و خصوصی‌ترین فرایندهای زندگانی ما زمینه خوراک مجازی برای رسانه‌ها شده است.^(۲۲)

کارکردهای رسانه‌ای، درک ما را از فضا و زمان بازسازی کرده‌اند. واقعیت، دیگر نه در نتیجه تماس ما با جهان خارج بلکه چیزی است که صفحه تلویزیون به ما عرضه می‌کند: تلویزیون به جهان تبدیل شده و در زندگی ما رسوخ کرده و زندگی ما نیز، در تلویزیون تحلیل رفته است.^(۲۳) در چنین فضایی، رسانه تبدیل به پیام شده، یعنی اهمیت از محتوای پیام به شیوه رساندن آن انتقال یافته است. کارویژه تلویزیون و رسانه‌های گروهی، مانع شدن از ابراز پاسخ، محروم کردن افراد، و قرار دادن آنها در جهانی از صورتهای خیالی است، به‌گونه‌ای که تمییز دادن بین نمایش و واقعیت ناممکن شود. در مورد اخبار تلویزیون، تنها چیزی که به بیننده نشان داده می‌شود، جابه‌جا کردن نگاره‌های ظاهری و معنی‌دهنده‌ها به جای یکدیگر است. اخبار اختلاطی از نگاره‌های جداگانه است که هریک دیگری را تکثیر و گزارش می‌کند و هر نگاره یک صورت خیالی است؛ یک کپی کامل که نسخه اصل ندارد. اخبار به این شکل نمایی از نمای نماهای دیگر است که آخرین آنها یک حادواقعیت است؛ بنابراین، نقش رسانه‌ها عبارت است از: ایجاد دنیایی از وانموده‌ها که از خردگرایی انتقادی مصون هستند، و بازنمایی متزاید اطلاعات به شیوه‌ای که مخاطبان از امکان پاسخ‌گویی محروم می‌شوند. بر این اساس، بودریار

چنین نتیجه می‌گیرد که بارزترین نتیجه کل فضای رسانه‌ها گیجی و منگی است... نوعی عدم اطمینان و بلا تکلیفی همه‌جانبه در زمینه آرزوهایمان، انتخاب‌ها و افکار و خواسته‌هایمان؛^(۲۴) مبتلا بودن به این نوع گیجی و منگی به معنای آن است که فرد «محصول... اطلاعات کاذب و بی‌فایده‌ای است که گرچه مدعی روشن‌گری‌اند، ... یگانه کارکرد آنها به هم‌ریختن فضای بازنمایی است».^(۲۵)

بی‌تردید، همان‌گونه که بودریار می‌گوید، همه ما در محیطی رسانه‌ای به سر می‌بریم. این محیط رسانه‌ای، بافت معنایی چندساحتی‌ای به وجود آورده که غالب جلوه‌های فرهنگی و سیاسی را با همه تنوع و گونه‌گونی‌شان در قلمرو خود جای می‌دهد. در حوزه فرهنگی و در بافت «ابرمتنی» که به وسیله رسانه‌های نوین شکل می‌گیرد، جلوه‌های گذشته، حال و آینده به یکدیگر پیوند می‌یابند و یک محیط نمادین جدید ایجاد می‌کنند که در دنیای مجازی، به واقعیت محیط زندگی ما بدل می‌شود.^(۲۶) در جهان وانموده امروز که در آن نشانه‌ها، دلالت‌ها و ارجاع‌های خود را از دست داده‌اند، مرز میان وضعیت بحرانی و وضعیت غیربحرانی، و اساساً مرز میان آنچه بحران نامیده می‌شود و آنچه عادی و غیربحرانی تعریف می‌شود، از بین رفته است. در این فضا، تهدیدها و فرصت‌ها، به نوعی نشانه‌های غیرارجاعی و فاقد مرجع تبدیل شده‌اند.

کنش‌های رسانه‌ای، درک ما را از فضا و زمان بازسازی کرده‌اند. واقعیت، دیگر نه محصول تماس ما با جهان خارج بلکه نتیجه مصرف کالایی است که صفحه تلویزیون به ما عرضه می‌کند: تلویزیون به جهان تبدیل شده و در زندگی ما رسوخ کرده و زندگی ما نیز، در تلویزیون تحلیل رفته است. وانمایی یا همانندسازی، جای تولید را گرفته است. رسانه (یا میانجی ارتباط)، به خود پیام تبدیل شده و اهمیت پیام نه در محتوای آن، بلکه در شیوه تبلیغ و ترویج آن جست‌وجو می‌شود؛ از این رو، رسانه‌ها ما را در جهانی قرار داده‌اند که اطلاعات در آن هرچه بیشتر و معنی در آن هرچه کمتر شده است. آنان دست‌اندرکار جابه‌جایی وانموده‌ها و واقعیت‌ها شده و پیام‌های خود را در قالب ترکیبی از شبه‌واقعیت‌ها و واقعیت‌هایی که هریک دیگری را تکثیر و گزارش می‌کنند، و در نهایت یک صورت خیالی و انگاره‌ای را شکل می‌دهند، عرضه می‌کنند.

در دنیای حادواقعیت کنونی، رسانه‌ها می‌توانند با آفرینش دنیایی شبیه‌سازی‌شده، هر امر «غیرواقعی» را «واقعی»، و هر «نیست» را «هست» جلوه بدهند و بر قامت بحرانی که تولدنیافته، جامه هستی بپوشانند (و بالعکس). امپریالیسم خبری در دنیای امروز، با اتکا به قدرت فناوری، به شکلی نظام‌مند در ایجاد بحران، جهت‌دهی به افکار عمومی جهان و شکل‌گیری عقاید و گرایش‌ها و رفتارهای مورد نظر خود تلاش می‌کند. این نوع امپریالیسم، با تولید و بازتولید انبوه نشانه‌ها و صدور آنها، جهان را در متن و بطن یک ناامنی یا بحران جهانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی قرار داده است.^(۳۷)

رسانه‌های الکترونیکی جهان، خبر از یک جهان شبیه‌سازی‌های صرف، جهان مدل‌ها، کدها و دیجیتال بودن همه‌چیزها، و بالاخره جهان تصاویر شبیه‌سازی‌شده رسانه‌ای می‌دهند که خود را «واقعی» جلوه می‌دهند و تمایز بین جهان «واقعی» و جهان تصویری رسانه‌ها را از بین می‌برند. در واقع، یکی از علت‌های این امر، ممکن است خود جامعه یا به تعبیر بودریار، «امر اجتماعی»^۱ باشد. وقتی رسانه‌ها نشان می‌دهند که «جامعه» همراه با آن استراتژی‌های سیاسی سنتی، یک «وهم»^۲ است، «رسانه‌های جمعی»^۳ ممکن است یک نام بی‌مسما باشد.

در همه‌جا یورش‌های رعدآسای نشانه‌ها در اطراف ما، خودآرایی مان با نشانه‌ها و ناتوانی در گریز از نشانه‌ها، به سرانجامی شگفت‌آور می‌انجامد: ویرانی معنا. بودریار می‌گوید: «کنون اطلاعات افزون و افزون‌تر و معنای آن کم و کمتر شده است».^(۳۸) از این دیدگاه، نشانه‌ها در گذشته مرجعی داشتند مثلاً نوع لباس پوشیدن دال بر موقعیت اجتماعی معین، اظهارات سیاسی دال بر فلسفه‌ای خاص، و اخبار تلویزیون دال بر «آنچه واقعاً رخ می‌داد»، بودند. در فضای جامعه اطلاعاتی، ما در چنان کلاف سردرگمی از نشانه‌ها گرفتار آمده‌ایم که اهمیت معانی از میان رفته است. نشانه‌ها از جهت‌های گوناگون می‌آیند و آن‌چنان متنوع، متغیر و متناقض‌اند که قدرت‌شان در معنی بخشیدن محرز نیست. به‌علاوه، پیام‌گیران به موجوداتی

1. The Social
2. Illusion
3. Mass Media

آفرینشگر، خودآگاه و فعال تبدیل شده‌اند؛ به طوری که همه نشانه‌ها را با شک و گمان و چشمانی پرسشگر استقبال می‌کنند؛ بنابراین نشانه‌ها به سادگی معنایی وارونه به خود می‌گیرند، مورد تفسیر دوباره قرار گرفته و از معنای مورد نظر فرستنده منحرف می‌شوند.

چنانکه آگاهی‌های مردم از تجربه مستقیم رویدادها کاهش می‌یابد، شواهدی به دست می‌آید که نشان می‌دهد نشانه‌ها - به درستی و صراحت - نماینده چیزی یا کسی نیستند. این عقیده که نشانه‌ها تا اندازه‌ای و (نه کاملاً) «واقعیت» مستقل از خود را بازنمایی می‌کنند، اعتبار آن واقعیت را از میان می‌برد. به عبارت دیگر، نشانه‌ها خود مرجع^۱ هستند: آنها (شبییه‌سازی‌ها)^۲ همه آن چیزی هستند که وجود دارند. آنها، در اصطلاح بودریار، «حادث واقعیت»^۳ هستند. در این شرایط ما به عصر «نمایش»^۴ وارد شده‌ایم که مردم، ساختگی بودن نشانه‌های قابل ارسال را می‌فهمند؛ و عصری که در آن غیر اصیل بودن نشانه‌هایی که مردم خود آنها را به وجود می‌آورند، پذیرفته می‌شود.^(۴۹)

پوستر نیز همچون بودریار، بر رسانه‌های تلویزیونی، قابلیت‌های مراقبتی فناوری اطلاعاتی، نوشتار الکترونیکی و علوم رایانه‌ای تأکید کرده و مطرح می‌کند که نظریه اجتماعی مبتنی بر عمل - که معرف مدرنیته است - دیگر متناسب با درک و شناخت این ابزارها نیست. وی، با پیروی از تأکیدات لیوتار، به نظریه‌پردازی پیرامون ویژگی خاص علم رایانه - به عنوان یک بازی زبانی و گسترش قدرت با استفاده از فناوری اطلاعاتی - می‌پردازد. با توجه به اینکه فناوری اطلاعاتی قدرت اجتماعی را به طور مصنوعی گسترش می‌دهد، او به طور عمیق به بررسی پایگاه‌های داده‌پردازی یا بانک‌های اطلاعاتی می‌پردازد و وجه مقایسه مطالعه خود را مفهوم «پن‌اِپتیکن» فوکو قرار می‌دهد. پوستر، مراقبت الکترونیک را به عنوان یک اَبَرپن‌اِپتیکن می‌نگرد که نه تنها قدرت دانش را تقویت می‌کند، بلکه همچنین «خودها یا نفس‌هایی» را که اَبَره آن هستند، تغییر شکل داده و دوجندان می‌کند. او مانند

1. Self-referential
2. Simulations
3. Hyper-reality
4. Spectacle

لیوتار به طور ویژه‌ای به نظریه‌پردازی پیرامون کالایی‌سازی این اطلاعات می‌پردازد. وی در این موقعیت، عناصر کنترل اجتماعی را (کنترلی که تا اندازه زیادی غافل‌گیرانه و غیرملموس است) در حال گسترش می‌بیند.

دانیل بل، از شکل‌گیری نوع جدیدی از جامعه یعنی جامعه پسا صنعتی یا جامعه اطلاعاتی به ما خبر می‌دهد. در جامعه اطلاعاتی، شاهد تغییری بنیادی خواهیم بود: «اصول بسیارمحوری» جامعه، نه در «کار و سرمایه»، بلکه به طور فزاینده‌ای در «دانش نظری» بنا می‌یابند. درست همان‌طور که جوامع کشاورزی متکی بر زمین، جای خود را به جوامع صنعتی متکی بر تولید کارخانه‌ای دادند، به همان صورت جوامع جدیدی در حال پیدایش‌اند که بر خدمات متکی هستند. جامعه پسا صنعتی دانیل بل، یک «چهارچوب اجتماعی» برای «جامعه اطلاعاتی» فراهم کرد که در آن ارتباطات راه دور و رایانه‌ها برای «انجام و هدایت مبادلات اقتصادی و اجتماعی و روش‌های خلق و بازیافت دانش و ماهیت کار و سازمان‌هایی که انسان‌ها در آن مشغول هستند» از اهمیت محوری و قاطعی برخوردارند.

از منظری مشابه، جیانی و تیمو، جامعه معاصر را جامعه‌ای می‌داند که مشخصه اصلی آن «ارتباطات عمومیت یافته یا همگانی» است. این، همان جامعه «رسانه‌های گروهی» است. واتیمو، برخلاف تئودور آدرنو، نظریه‌پرداز انتقادی که پیش‌بینی کرد جامعه به وسیله رسانه‌های همگانی «همگن» می‌شود، تأکید می‌کند که رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها به عناصر یک انفجار یا گسترش عمومی جهان‌بینی و جهان‌بینی‌ها تبدیل شده‌اند؛ بنابراین، به جای استعاره «برادر بزرگ» / *ارول* که بر همه سلطه دارد، اکنون همه اقلیت‌ها علاقه‌مند و متمسک به میکروفون‌ها می‌شوند. گسترش پیوسته ارتباطات چیزی را ایجاد می‌کند که واتیمو آن را «متکثرسازی ظاهراً غیر قابل مقاومت» عنوان می‌کند. از این رو، تعبیر نیچه که «جهان حقیقی یک افسانه می‌شود»، به طرقتی دیده می‌شود که در آن فهم و درک ما از واقعیت، مرکب از انگاره‌ها، پنداشت‌ها، تفسیرها و بازنمایی‌هایی است که به وسیله رسانه‌هایی که بدون هیچ هماهنگی «مرکزی» با هم رقابت می‌کنند، جریان و انتشار می‌یابند. (۳۰)

روح آدمی با کلمات می‌اندیشد

یوهان هرر

اما در کنار این جهان نشانه‌های بی‌نشان، جهانی دیگری وجود دارد که می‌توان آن را «جهان نشانه‌های چندنشان» نامید. این جهان، جهانی از جنس «فهم» و «مفاهمه»؛ جهانی از جنس «دلالت» و «ارجاع»؛ جهانی از جنس نشانه‌های بازیگوش و سرکش و در یک کلام، جهان سیاست است: جهانی که در آن امر سیاسی، کل قلمرو امر اجتماعی را دربرگرفته است؛ رویدادها، فرایندها و کردارها، صرفاً به دلیل بستر یا متن خاص شکل‌گیری آنها «غیرسیاسی» یا «فراسیاسی» نامیده نمی‌شوند، بلکه همه رویدادها، فرایندها و کردارهای شکل‌گرفته در حوزه اجتماعی، دارای قابلیت سیاسی بودن فرض می‌شوند؛^(۳۱) افکار و تصورات، دارای نقش کلیدی در نمایان ساختن پویایی‌ها و تحولات سیاسی فرض می‌شوند، زیرا از این منظر، دگرگونی در سیاست اغلب در پی دگرگونی در افکار و تصورات شکل می‌گیرد و توانایی سازمان‌دهی و هماهنگی علایق و ترجیحات اجتماعی ممکن است نقشی بسیار مهم در شتاب بخشیدن به آهنگ، تغییر دادن روند، یا محدود و محصور کردن اصلاحات نهادی داشته باشد؛^(۳۲) امر سیاسی یا واقعیت سیاسی به واسطه تصورات یا گفتمان بازنمایی یا تحریف نمی‌شود، بلکه در چهارچوب و به واسطه گفتمان، چونان واقعیت ساخته می‌شود؛^(۳۳) میان زبان و کردارهای اجتماعی و سیاسی آدمیان وحدتی هست، اگرچه زبان، خود در متن کردارهای اجتماعی شکل و معنا می‌یابد؛^(۳۴) زبان تنها وسیله‌ای برای بازنمایی معانی و مفاهیم پدیدارهای سیاسی - اجتماعی نیست، بلکه خود تشکیل‌دهنده این معانی و پدیدارهاست؛ ما از طریق زبان سخن نمی‌گوییم، بلکه زبان از طریق ما سخن می‌گوید. زبان کاملاً در اختیار ما نیست، بلکه سابق بر ماست؛^(۳۵) جهان سیاست ما، جهان زبان ماست، و هر تغییری در ساختار زبان، ما را در قلمرو جهان سیاسی دیگری قرار می‌دهد.

از این منظر، سیاست را باید در ورای نشانه‌ها، در پس نشانه‌ها و در تعامل آنها

با یکدیگر، جست‌وجو کرد. به بیان دیگر، معنای پدیدارهای سیاسی، در کارگاه نظام نشانه‌ها تولید می‌شود. اما از آنجاکه:

(۱) نشانه‌های زبانی تشخیص فرهنگ و تاریخی دارند؛ یعنی در پس آنها، ساختاری کلی نهفته نیست، بلکه نشانه‌ها خود، معانی و فهم را ممکن می‌سازند، لذا نمی‌توان پدیدارهای سیاسی را واقعیت‌هایی مادی، مسلّم و مفروض تعریف کرد که معانی ذاتی خود را بر ما تحمیل می‌کنند، بلکه باید بر این فرض شد که پدیدارهای سیاسی، خود همواره به وسیله نشانه‌ها ساخته می‌شوند؛

(۲) نشانه‌ها عمومی و کلی نیستند، بلکه تاریخی، خاص و مقید به منافع و اغراض ویژه‌ای هستند. اما همین منافع و اغراض ویژه، فهم و معانی تاریخی خود را فهم و معانی طبیعی قلمداد می‌کنند. به سخن دیگر، نظام نشانه‌ها مقید به تاریخ و منافع اجتماعی است، اما خود را عام و کلی جلوه می‌دهد؛ از این رو، این فهم غرض/مرض آلوده آدمیان است که به کالبد بی‌جان پدیدارهای سیاسی روح می‌دمد و آن را به زیور «معنا» می‌آراید تا در صورت و هیبت «بت پندار» درآید و ابدان و اذهان دیگر آدمیان را به تسخیر خود درآورد؛

(۳) و نیز از آنجاکه زندگی اجتماعی - سیاسی به‌طور کلی به وسیله معانی و پیش‌فهم‌ها و خودفهمی‌هایی شکل می‌گیرد که در درون ساختار گفتمانی وسیع‌تری قرار دارند که امکانات بی‌حد و حصر و بالقوه واقعیت بیرونی را محصور می‌سازد و در پرتو آن، برخی امکانات محقق و متعین می‌شوند؛ بنابراین، فهم پدیدارهای اجتماعی - سیاسی ربط وثیق و تنگاتنگی با ساختار متغیر گفتمان دارد؛ از این رو، معنای خارجی و نهایی و متعینی برای یک پدیدار سیاسی در کار نیست؛ تنها کثرتی از تعبیر در کار است و دیگر هیچ. هیچ واقعیت غیرگفتمانی و ماقبل گفتمانی‌ای وجود ندارد. گفتمان بر واقعیت یک پدیدار سیاسی حد می‌گذارد، نه آنکه نمایشگر واقعیت آن باشد. گفتمان در هر مورد، اشکالی از حقیقت را وضع و اشکال دیگری را حذف می‌کند. هویت انسان در هر عصری، خود به وسیله ساختار گفتمان تعیین می‌شود. به واسطه گفتمان است که احتمالات به صورت ضرورت‌ها تجلی می‌یابند. انسان به عنوان فاعل شناسا رابطه‌ای شفاف و بی‌واسطه با جهان ندارد، بلکه همواره بین او و جهان واقع پرده‌ای از گفتمان‌ها فاصله می‌اندازد. گفتمان همین پرده را در

درون خود فرد نیز می‌آویزد و میان آنچه ممکن است باشد و آنچه هست، فاصله ایجاد می‌کند؛ بنابراین، در هیچ زمینه‌ای، هیچ واقعیت بنیادین و پایداری در کار نیست، بلکه قدرت گفتمان، تعینات را ایجاد می‌کند. گفتمان، خود ساختاری نامرئی و ناخودآگاه است که در پس اندیشه‌های منفرد، تئوری‌ها و سخنان روزمره نهفته است.^(۳۶) از این دیدگاه، جهان خارج ظلماتی است که با نورافکن زبان و گفتمان قابل دیدن می‌شود. آنچه از آن ظلمات می‌بینیم تصادفی و اتفاقی است و بستگی به نوع و قوت و جایگاه نورافکن ما دارد. توده بی‌شکل جهان خارج در قالب‌های زبان و گفتمان، شکل و معنا می‌یابد. در تمثیل دیگری می‌توان گفت گفتمان‌ها همچون حوزه‌های مغناطیسی، هریک وجهی از وجوه واقعیت کثیرالاضلاع را به خود جذب می‌کنند و از آن وجه به واقعیت معنا می‌بخشند. از این نظر، در ورای زبان، هیچ منشأ و اصل و معنایی در جهان وجود ندارد؛ هر داعیه‌ای نسبت به امکان یافتن معانی عمیق ساختاری در ورای سطح گفتمان و زبان نفی می‌شود؛ و در نتیجه، هرگونه داعیه اقتدارطلبانه‌ای نسبت به معرفت قطعی، ذاتی و عینی، اعتبار خود را از دست می‌دهد.^(۳۷)

در این نگاه، هر نشانه سیاسی در تعامل، چالش، تبانی، پذیرش، طرد، تناقض، تقابل، همگرایی، واگرایی، هم‌سویی، دگرسویی، هم‌گونگی و دگرگونگی با نشانه‌های سیاسی دیگر، حرکتی فرایندی را رقم می‌زند که این حرکت خود راهی است به سوی تولید معنا. پس، هنگام تفسیر واقعیت‌های سیاسی، دیگر نمی‌توان به «واقعیت بودن این واقعیت‌ها» قانع شد و برای فهم جهان سیاسی صرفاً به تأمل در امور عینی بسنده کرد، بلکه ضرورتاً می‌باید تلاش خود را معطوف به شناخت ساختارهای نشانه‌ای کرد، و در حریم این ساختارها ردپای معنای یک پدیدار سیاسی را دنبال کرد. در این نگاه، همچنین مبنای شناخت پدیدارهای سیاسی «تفهّم و تفهیم سیاسی» است: یعنی توضیح چگونگی معنادار شدن جهان (نه علل وقوع حوادث و پدیده‌ها که چگونگی تثبیت تصورات ما درباره امور سیاسی و به صورت قراردادی درآمدن این ذهنیات) برای افراد قرار می‌دهد. هنگامی که درباره «تفهّم» و «تفهیم» صحبت می‌شود، پیش از هر چیز، مفهوم «معنا» و ربط وثیق تفهّم با سازوکار «معنادهی» یا «معنایابی» در جهان، به ذهن خطور می‌کند. اما از/ در همان لحظه‌ای

که به «معنا» می‌اندیشیم، زبان نیز، در صورت و سیرت یک نظام نشانه‌ای، وسیله ارتباطی، و واسطه انتقال معنا، در کنار آن می‌نشیند، او را واقف می‌گرداند که اندیشیدن به معنا، جز در حضور «نشانه» و «ارتباط» ممکن نمی‌شود. از این منظر است که *مارتین اسلین*، نشانه‌شناسی را به عنوان شاخه‌ای از دانش بشری معرفی می‌کند که «موضوع آن نشانه‌ها و چگونگی کاربرد آنها برای ارتباط میان انسان‌ها و برای انتقال معناست»؛^(۳۸) به بیان دیگر، نشانه‌شناس، معنا را از طریق تولید و تفسیر «نشانه‌ها»^(۳۹) به وجود می‌آورد. نشانه‌ها معمولاً به شکل کلمات، تصاویر، اصوات، بوها، طعم‌ها، حرکات و اشیا ظاهر می‌شوند، اما این چیزها ذاتاً معنی‌دار نیستند و فقط وقتی که معنایی به آنها منصوب کنیم تبدیل به نشانه می‌شوند. به قول پیرس: «هیچ چیز نشانه نیست مگر اینکه به عنوان نشانه تفسیرش کنیم». در واقع، هرچیزی که به عنوان «دلالت‌گر» ارجاع‌دهنده، یا اشاره‌گر به چیزی غیر از خودش تلقی شود می‌تواند نشانه باشد.^(۴۰)

از آنجاکه پدیدارهای سیاسی فی‌نفسه قادر به دلالت نیستند، معنای این پدیدارها ناگزیر باید از طریق و به واسطه زبان بازنمایی شود. به بیان دیگر، بازنمایی (از طریق فرایندهای توصیف و مفهوم‌سازی و جایگزین‌سازی) معنای آنچه را بازنمایی شده است، برمی‌سازد. بی‌تردید، جهان سیاست، مستقل از بازنمایی‌هایی که از آن صورت می‌گیرد، وجود دارد؛ لیکن معنادار شدن این جهان در گرو بازنمایی آن است. پس می‌توان گفت که بازنمایی، رفتاری است که از طریق آن ما واقعیت را واجد معنا می‌سازیم؛ همچنین معنایی را که درباره خودمان و دیگران و جهان پیرامونمان ایجاد می‌کنیم، از طریق بازنمایی با یکدیگر سهیم می‌شویم یا مورد مجادله قرار می‌دهیم. از این دیدگاه، سیاست را می‌توان به مثابه «شبه‌زبان» و بررسی سیاست را به مثابه نوعی کشف معانی، مورد مطالعه قرار داد و گفتمان سیاسی را نیز می‌توان عرصهٔ پیکار نشانه‌ها و معناها دید.^(۴۱)

از منظر متفاوت، برخی از اندیشه‌ورزان سیاسی جدید معتقدند «الفبا» فهم جدیدی از دانش سیاسی را پدید آورده که از رهگذر ثبت «گفته»هایی که می‌توانند مورد بحث و تأیید قرار گیرند، موضوعیت می‌یابد. در حوزه این دانش، واقعیت به شکل الفبا و به عنوان بازنمایی بیرونی اندیشه، ظاهر می‌شود. در حوزه این دانش،

اسناد الفبایی، بستر مناسبی برای تحلیل نظام‌مند و انباشتی فراهم می‌آورند. الفبا، در مناقشات عمومی و سیاست، نظام دولتی و اجتماعی بسیار بزرگ و پیچیده را امکان‌پذیر می‌کند زیرا منبعی برای سازمان‌دهی و ارتباط طی زمان و مکان فراهم می‌آورد. پس، از این منظر، نظام و عملکردهای زبان، دغدغه‌ها و مسائل محوری سیاست به شمار می‌آیند. در حقیقت، مطالعه سیاست در جغرافیای مشترک نشانه، معنا، ارتباط و تفسیر ممکن می‌شود. به بیان لاسول، سیاست در واقع، مطالعه این مهم است که «چه کسی چه چیز را به چه طریقی و با چه تأثیری به چه کسی می‌گوید».

حاملان این منظر و نظر، همچنین به ما می‌آموزند که «معنا» واجد ماهیتی ثابت و تضمین‌شده نیست، بلکه از بازنمایی‌های خاص زبانی ناشی می‌شود؛ بنابراین، معنای هیچ «امر سیاسی» ای نمی‌تواند تغییرناپذیر یا غایی یا یگانه باشد. در واقع، معنای هر امر سیاسی، همواره از یک زمینه برمی‌آید و مشروط به عواملی دیگر و همچنین تابع مناسبات متحول‌شونده قدرت است. از منظری فوکویبی، می‌توان گفت بازنمایی امر سیاسی همیشه در یک گفتمان صورت می‌پذیرد و گفتمان تعیین می‌کند که درباره یک امر سیاسی خاص چه می‌توان گفت و چه نمی‌توان گفت. کسانی که به سبب برخورداری از قدرت می‌توانند شیوه‌های خودشان برای شناخت جهان را به طرز گفتمانی اشاعه دهند، انگاره‌های غالب برای شناخت جهان (یا معنادار ساختن آن) را ایجاد می‌کنند و همین انگاره‌ها موجب «نظام‌های حقیقت» می‌شوند.^(۴۲) این نظام‌ها، سپس به مرجعی برای نحوه تفکر و رفتار ما تبدیل می‌شوند، به بیان دیگر، «جایگاه‌های فاعلیت ذهن» را برای ما به وجود می‌آورند تا از آن جایگاه‌ها انواع معنا را برسازیم و رفتارهایمان را به اجرا درآوریم؛^(۴۳) از این‌رو، قدرتی که با بازنمایی گره می‌خورد، قدرتی سلبی نیست، بلکه ماهیتی مولد دارد. در واقع، قدرت چیزی را تولید می‌کند؛ واقعیت را می‌سازد؛ قلمروهایی از ابژه‌ها و آیین‌های حقیقت را ایجاد می‌کند.

دقیقاً در پرتو چنین رویکردی است که نشانه‌شناسی در سیاست درباره چگونگی تثبیت تصورات ما درباره امور سیاسی و به صورت قراردادی^(۴۴) درآمدن این ذهنیات و همچنین درباره اصولی که تخیلات ما را درباره واقعیت‌های سیاسی

سامان می‌بخشند، سخن می‌گویند. این رویکرد، به اموری همچون قدرت، اقتدار، مشروعیت، نظم و غیره، به طور مستقیم نمی‌پردازد، بلکه نظم نمادین و کنترل‌های حاکم بر این امور را می‌سنجد؛ تنها پدیده‌ها را بررسی نمی‌کند، بلکه چگونگی محدود شدن معنای ایده‌ها و تبدیل شدن ایده‌ها به نشانه‌ها را در نظر دارد؛ تنها درباره گزاره‌ها صحبت نمی‌کند، بلکه درباره ماهیت ارجاعی گزاره‌های سیاسی و نسبت این گزاره‌ها با حقیقت بحث می‌کند؛ تنها به تحلیل امور سیاسی، آن‌گونه که خود را بر ما می‌نمایانند، نمی‌پردازد، بلکه این امور را در بستر فرهنگی آنها و در درون شبکه معنایی که آنها را فراگرفته، تحلیل می‌کند؛ تنها به «امر سیاسی» به مثابه «امر واقع» توجه نمی‌کند، بلکه با ورود به عالم نشانه‌ها، شکاف بین «تصورات» و «واقعیت» را بازنمایانده و این نکته را آشکار می‌سازد که در عرصه سیاست مرزبندی سنتی بین ذهنیت (سوژکتیویته) و عینیت (ابژکتیویته) به آن سفت و سختی که در ابتدا به نظر می‌رسد، نیست و نباید گرفتار ثنویت عینیت و ذهنیت شد. (۴۵)

با بهره‌ای آزادانه از آموزه‌های رومن/ینگاردن، می‌توان گفت تحقق انضمامی یک متن سیاسی، توسط مخاطب یا خواننده صورت می‌گیرد. همان‌گونه که آیسر میان دو قطب، یکی قطب هنری که به اثری مربوط می‌شود که مؤلف آفریده، و دیگری قطب زیباشناختی که به تحقق مربوط می‌شود و خواننده آن را به انجام می‌رساند، قائل به تمایز است؛ ما نیز می‌توانیم بین قطب هنری و زیباشناختی یک متن سیاسی تفاوت قائل شویم و برای خواننده در تحقق و فهم متون سیاسی، اهمیتی برابر با مؤلف تعریف و تصویر کنیم، و بگوییم: متون به یک اعتبار وجود ندارند، بلکه واحدهایی هستند که خوانندگان می‌توانند به آنها موجودیت بخشند؛ متون سیاسی تنها وقتی حیات پیدا می‌کنند که تحقق یابند، تحقق نیز هیچ‌گاه مستقل از موضع فردی خواننده نیست؛ متون سیاسی واقعیتی بالقوه یا ماندگار دارند که تا زمانی که خواننده‌ای یا مخاطبی آنها را نخوانده، ندیده یا نشنیده باشد، فعلیت نمی‌یابند.

بنابراین در واپسین تحلیل، شرایط تولید معنای سیاسی را از یک سو باید در تعامل گفته‌پرداز (مؤلف) و گفته‌یاب (خواننده) جست‌وجو کرد، و از سوی دیگر،

ردپای آن را باید در جبرگونه‌های تولید زبانی یا جبر گفتمانی که به قول تودورو، عبارت است از جهت‌مندی گفتار؛ انرژی‌هایی که تولید زبانی گفته‌پرداز را تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ دامنه دید؛ چشم‌اندازی که بر اساس آن تولید زبانی شکل می‌گیرد؛ چالش‌ها یا تبانی زبانی که تعیین‌کننده میزان تنش در تولیدات زبانی است؛ تصویری که در هر لحظه گفته‌پرداز از خود، شریک یا رقیب گفتمانی خود دارد و دائماً در حال تغییر است؛ روش یا شیوه فردی سخن که بر اساس پیشینه‌های فرهنگی و اجتماعی، قابلیت‌های زبانی، زمانی و مکانی و... شکل می‌گیرند؛ و در نهایت، شرایط شناختی، عاطفی، زیباشناختی، حسی - ادراکی، و کنشی، دنبال کرد.

از این منظر، جهان انسانی، اجتماعی و سیاسی، جهانی ذاتاً بی‌شکل و بی‌معنی است و به وسیله گفتمان‌های عصری (یا به بیان بهتر، از رهگذر تأویل و تفسیری که در فضای این گفتمان‌ها صورت می‌گیرد)، معنا و شکل خاصی می‌گیرد و محدود و محصور می‌شود. از منظر نشانه‌شناختی می‌توان گفت، تنها از رهگذر توضیح و تفسیر بستر فرهنگی و ارائه تصویر جدیدی از فرهنگ است که امور و پدیده‌های سیاسی امکان و استعداد بازنمایی و تفسیر می‌یابند. با همین نگاه نظری است که گیرتز، نوعی رابطه هم‌نشینی و جان‌نشینی وثیق میان فرهنگ و نظام معنایی تصویر می‌کند که جز از رهگذر تأویل و تفسیر نمی‌توان شناختی از آن حاصل کرد. وی از این تأمل هرمنوتیکی، با عنوان «توصیف عمیق» یعنی تحلیل دقیق و عمیق محیط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی‌ای که متن در آن تولید و مصرف می‌شود، نیز نام می‌برد. به بیان دیگر، از این منظر، شناخت قواعد و قوانین مترتب بر فرهنگ، در گرو شناخت بسترهای معنایی از یک‌سو، و شناخت شناسه‌ها و شاخصه‌های منظر و نظر (نگرش) فردی آدمیان از سوی دیگر است. از منظر گیرتز، متون اتنوگرافیک به طور ذاتی ناتمام هستند. این متون، صرفاً منظر خاصی را از آنچه به طور واقعی جریان دارد، بیان می‌کنند و هرگز مافوق تعصبات فرهنگی محققان نیست. مردم‌نگار صرفاً می‌تواند تفسیر خاصی از واقعیت را که به وسیله استثناها، محرومیت‌ها، فقدان‌ها و انتخاب‌های ادبی (معانی و بدیعی) مشخص شده، بیان کند. با توجه به این رویکرد، فرهنگ چیزی نخواهد بود که بیرون از اینجا منتظر است تا ثبت شود، بلکه بیشتر به عنوان چیزی دیده خواهد شد که به طور فعالانه از خلال فعالیت‌های

مردم‌نگار ساخته می‌شود. از منظر گِیرتِز، فرهنگ یک مردم مجموعه‌ای از متن‌هاست، و معنای کنش‌ها، کاملاً فرهنگی و در متن فرهنگ است. به همین سبب، هدف تحلیل‌های انسان‌شناختی را رفتن به ورای ظاهر و رسیدن به عمق می‌داند.^(۴۶)

گِیرتِز در مورد جنگِ خروس‌ها به ما می‌گوید که برای درک نمادهای این جنگ و معنا بخشودن بدانان، نخست باید فرهنگِ عامه را فهم کرد. در نزد گِیرتِز، هر نوع تحلیل زبان‌شناختی نیز، متأخر از چنین «فهمی» است: نخست باید به میان مردم رفت و با آنان زیست، سپس فلسفه‌بافی و زبان‌آوری کرد؛ از این‌رو، گِیرتِز سنت جنگِ خروس‌ها در بالی را به‌مثابه یک متن اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌دهد. او می‌کوشد از یک مردم‌شناسی تحلیلی و قوم‌نگارانه دفاع کند که می‌تواند میان کردارهای اجتماعی آن‌گونه که به نظر ما، به عنوان ناظران اجتماعی، می‌رسد و آن‌گونه که مشارکت‌کنندگان اجتماعی از لحاظ فرهنگی دخیل در آن کردارها تجربه می‌کنند (و بنابراین، آن‌گونه که هستند) تمایز قائل شود. چنانکه جیمز بوهمن توضیح می‌دهد، گِیرتِز میان آنچه به نظر ما می‌رسد و آنچه به نظر اهالی بالی می‌رسد تمایز می‌گذارد؛ البته جنگِ خروس‌ها تفسیر مستقل روشنی ندارد و با قرار دادن در کل متن کردارها و نمادهای فرهنگی بالی‌ها معنای آن آشکار می‌شود. گِیرتِز می‌گوید: این جنگ فقط ظاهراً جنگِ خروس‌هاست. در واقع، جنگِ میان انسان‌هاست.^(۴۷)

- در یک نگاه کلی، زمانی که از منظری نشانه‌شناختی به سیاست می‌نگریم، امکان آن را می‌یابیم که:
۱. در مورد چگونگی حالت ارجاعی مفاهیم و گزاره‌های سیاسی و نسبت آنان با واقعیت و حقیقت سخن بگوییم؛
 ۲. در نقش تصورات خود در برساختن پدیدارهای سیاسی و نیز شکاف میان این تصورات و واقعیت تأملی داشته باشیم؛
 ۳. در زمینه چگونه شکل گرفتن ارتباط‌های سیاسی و نقش آنان در زندگی سیاسی ایده‌ای حاصل کنیم؛
 ۴. از زبان مفاهیم سیاسی از رهگذر فاصله گرفتن از آنان و پرهیز از گرفتار آمدن در چنبرهٔ منازعات ایدئولوژیک، درکی حاصل کنیم.

گفته آخر

از لحاظی که معنای آن می‌شود، دیگر چیزی وجود ندارد، مگر نشانه‌ها، اما تنها نشانه‌ها است که فکر می‌کنیم.

دریدا

آدمی در میان موجودات، گونه‌ای است که به شدت میل به معناسازی دارد. به بیان دیگر، انسان مهم‌تر از هر چیز موجودی معناساز است. او معنا را از طریق تولید و تفسیر «نشانه‌ها» به وجود می‌آورد. در واقع، همان‌طور که پیرس گفته است آدمی فقط از طریق نشانه‌هاست که می‌تواند بیندیشد.^(۴۸) «نشانه‌ها معمولاً به شکل کلمات، تصاویر، اصوات، بوها، طعم‌ها، حرکات و اشیا ظاهر می‌شوند، اما این چیزها ذاتاً معنی‌دار نیستند و فقط وقتی که معنایی به آنها منصوب کنیم تبدیل به نشانه می‌شوند». به قول پیرس: «هیچ چیز نشانه نیست مگر اینکه به عنوان نشانه تفسیرش کنیم».^(۴۹) بنابراین، یکی از ویژگی‌های بارز نشانه این است که توسط کاربران به عنوان «دلالت‌گر» یا نشانگر دیگر چیزها قلمداد شود.

آنگاه در پرتو این نگاه، از زبان /کو گفتیم، نشانه هر چیزی است که بتواند جانشین معناداری برای چیز دیگر حتی در فقدان یا غیبت آن باشد؛ بنابراین، از منظر وی، «نشانه‌شناسی با هر چیزی که بتواند یک نشانه قلمداد شود سروکار دارد».^(۵۰) در بیان دریدا دیدیم، نشانه علامتی برای یک حضور غایب است که به جای حاضر کردن اثر به کار می‌رود؛ و با این وجود، معنای نشانه همواره به تأخیر می‌افتد. موضوع مهم در مسئله کارکرد نشانه‌ها، بحث تولید معنا و چگونگی معنادار شدن جهان توسط نظام نشانه‌هاست. معنا، مفهومی است که یک نشانه بیانگر آن است، و مفهومی است که موضوع یک فکر می‌تواند به آن ارجاع دهد. به تعبیر گیرو، نشانه‌ها، گاه با منشی نمادین، بازمودی از جهان ارائه می‌دهند. بازمودهایی که در آنها، اعداد، اشکال ابتدایی و حیوانات و گیاهان، همگی نشانه‌اند، و رمزگان مندرج در آنها، نظامی از قراردادهای آشکار و اجتماعی شده به‌شمار می‌آیند؛ از این‌رو، نشانه‌شناسان معاصر، نشانه‌ها را به طور منزوی مطالعه نمی‌کنند بلکه به بررسی آنها به عنوان بخشی از «نظام‌های نشانه‌ای» (مثل یک رسانه یا ژانر) می‌پردازند. آنها به

دنبال پاسخ به این پرسش هستند که معناها چگونه ساخته می‌شوند و واقعیت چگونه بازنمایی می‌شود.^(۵۱)

سپس تلاش کردیم تا از این منظر و نظر، ورودی به جهان سیاست داشته باشیم و امر سیاسی را به مثابه «نشانه» مورد مطالعه قرار دهیم. در اینجا با دریدا هم صدا شده و مدعی شدیم که اگر «چیزی بیرون از متن وجود ندارد» و بنابراین، چیزی بیرون از خود زبان وجود ندارد، سیاست نیز از این امر مستثنی نیست. از این منظر، تأکید کردیم: کردارهای اجتماعی و سیاسی، بالقوه به اشکال گوناگون شکل پذیرند و به وسیله زبان و خودفهمی‌ها و گفتمان تشکیل می‌شوند. جهان اجتماعی - سیاسی، جهانی ذاتاً بی‌شکل و بی‌معنی است و به وسیله گفتمان‌ها معنا و شکل خاصی می‌گیرد و محدود و محصور می‌شود. به سخن دیگر، اجتماع و سیاست بالقوه قابل ظهور در اشکال گوناگونی هستند و گفتمان مسلط در هر دوره، به تحقق و ظهور متعین یکی از آن اشکال می‌انجامد. افزون بر این، تأکید کردیم:

«نشانه‌ها در امور سیاسی تنها پوششی برای ایده‌ها نیستند، بلکه جزء لوازم آن هستند. نشانه‌ها نه تنها در خدمت ارتباط‌گیری و انتقال محتوا - اندیشه‌ها نیز هستند بلکه چهارچوب‌های مشخص و ثابت دارند و در ایجاد ثبات و پایداری ایده‌ها ایفای نقش می‌کنند. از این رو، به هر میزان ایده جنبه نشانه‌ای پیدا کند، ثبات و تداوم آن بیشتر خواهد بود. به هر حال، روند نشانه‌ای شدن جزء لوازم شناخت محسوب می‌شود. همان‌گونه که کاسپرر اشاره می‌کند: «آگاهی به نشانه نخستین مرحله و جلوه عینیت است. آگاهی به واسطه نشانه به سیلان مداوم محتواها وحدت صورت می‌دهد». به عبارت دیگر، نشانه‌ای شدن، یکی از لوازم عینیت یافتن مفاهیم است.»^(۵۲)

دوم گفتیم، مطالعه امر سیاسی به مثابه نشانه، مطالعه خاصیت ارجاعی گزاره‌های سیاسی و نسبت این گزاره‌ها با حقیقت (وجود یا فقدان صدق و کذب در سیاست) را امکان‌پذیر می‌سازد، کاربرد آن در بررسی مفاهیم سیاسی به کاوش در

رابطه ارجاعی بین واژه‌های سیاسی و معنای آنها بر مبنای رابطه دال و مدلولی و از جمله در مواردی مانند تحول، تفسیر، و مقایسه این مفاهیم صورت می‌گیرد که البته در اینجا نه صرف مفاهیم، بلکه ارجاع‌های آنهاست که مورد اهمیت قرار می‌گیرد. کما اینکه در بحث تحول مفاهیم سیاسی به چگونگی ارجاعی مفاهیم و ارجاع هر دال به مدلول خاص و امکان تغییرپذیری رابطه دال و مدلول توجه می‌شود.^(۵۳)

برای نمونه، لاکلاو و موفه، از منظری پساساخت‌گرا - پسامارکسیسم، رنگ سیاست را بر رخسار هر «نشانه» ای افشاندند و از انعطاف‌پذیری رابطه میان دال و مدلول استفاده‌ای سیاسی کرده و آن را به مفهوم هژمونی پیوند زدند. به این ترتیب، اگر مدلول خاصی به دالی نزدیک شود و در نتیجه بر سر معنای خاصی برای یک دال در اجتماع، اجماع حاصل شود، آن دال هژمونیک می‌شود و با هژمونیک شدن دال‌های یک گفتمان، کل آن گفتمان به هژمونی دست پیدا می‌کند. هژمونیک شدن یک نشانه به این معناست که معنای آن در سطح وسیعی در افکار عمومی مورد پذیرش قرار گرفته و یا در واقع، نوعی انسداد هرچند موقتی در معنای نشانه به وجود آمده است. در این حالت هژمونی حاصل می‌شود. در واقع، هژمونی به کمک تثبیت معنا حاصل می‌شود؛ از این رو، می‌توان موفقیت طرح‌های سیاسی را به واسطه توانایی‌شان برای تثبیت نسبی معنا در بافتی مشخص و محدود سنجید. انسداد و انجماد ظاهری یک حوزه گفتمانی حاصل راهکارهایی است که برای کسب هژمونی طراحی شده‌اند.

سوم تأکید شد که نشانه‌شناسی صرفاً دل‌مشغول فهم نظم نمادین و رژیم‌های کنترل و نظارتی است که مقوله‌هایی همچون قدرت، اقتدار و مشروعیت و... را دربر گرفته‌اند. به بیان دیگر، یک نشانه‌شناس تنها پدیده‌ها را بررسی نمی‌کند، بلکه چگونگی محدود شدن معنای ایده‌ها و تبدیل ایده‌ها به نشانه‌ها، بر اساس یک معنای قراردادی را بررسی می‌کند.

چهارم به برجسته کردن این مهم پرداختیم که «امر سیاسی» از یک منظر «امر ذهنی» یا «امر زبانی - گفتمانی» نیز هست. این صورت دوم امر سیاسی صرفاً از رهگذر روش‌هایی همچون نشانه‌شناسی قابلیت درک و فهم عمیق‌تر دارد و ما را

قادر به توضیح چگونگی حالت ارجاعی مفاهیم سیاسی یا خاصیت نشانگی آنان می‌کند؛ بنابراین، نشانه‌شناسی در سیاست، مقدم و مرجح بر هر چیز، با ما از دو شناسه بینادذهنی بودن امور سیاسی و دلالت (ارجاع) سخن می‌گوید.

پنجم گفته شد که نشانه‌شناسی به مثابه یک روش، شناخت امور و پدیدارهای سیاسی را اولاً، در گروه شناخت بسترهای فرهنگی و معرفتی و ایدئولوژیک آنان، و ثانیاً، در گرو تدقیق و تحلیل رابطه ایده‌ها و نشانه‌ها (نقش بر سازنده و جهت‌دار ایده‌ها و تصورات ذهنی در تولید نشانه‌ها) می‌داند. *

پی‌نوشت‌ها

۱. کلاوس برن ینسن، قرن بیستم را به دو دلیل مرتبط با هم، قرن نشانه می‌نامد: نخست، فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی، به‌ویژه رسانه‌های جمعی، به میدان آمدند تا حامل اشکال جدید تعامل اجتماعی در سیاست، تجارت و اوقات فراغت باشند؛ دوم، نشانه‌شناسی تا اندازه‌ای در پاسخ به نشانه‌های مدرنیته در رسانه‌های جمعی، در چندین حوزه علمی بسط یافت تا به درک همان چیزی نائل شود که سوسور «زندگی نشانه‌ها در جامعه» نامیده بود.
۲. فرهنگ رجایی، پدیده جهانی شدن؛ وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ (تهران: نشر آگه، ۱۳۸۰)، ص ۱۱۰.
۳. همان، ص ۱۱۲.
۴. فوکویاما (۱۹۹۹، ص ۵۵) در: فرهنگ رجایی، همان، ص ۱۲۲.
۵. محمدمهدی فرقانی، «تعامل سنت و فناوری در جامعه اطلاعاتی»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۲۸ و ۲۹، زمستان ۱۳۸۳ و بهار ۱۳۸۴، صص ۶۲-۶۱.
۶. فرانک وبستر، نظریه‌های جامعه اطلاعاتی، ترجمه مهدی داودی (تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲)، ص ۲۲۰.
۷. جان آر. بوریمر گیبینز، سیاست پست مدرنیته، ترجمه منصور انصاری (تهران: گام نو، ۱۳۸۱)، صص ۶۳-۵۹.
۸. در رهگذر این فرایند رسانه‌ای شدن، فرهنگ رسانه‌ای به طور روزافزونی از فرهنگ چاپی به فرهنگ الکترونیکی در حال تغییر است؛ رسانه‌ها به طور روزافزونی در مسیر درگیر شدن در فرایندهای فراملی قرار گرفته و در حال تجاری شدن و خارج شدن از قلمرو نظارت و کنترل دولتی هستند؛ مالکیت رسانه‌ها در سراسریی تمرکز در دست تعداد اندکی از شرکت‌ها قرار گرفته است؛ فناوری‌های جدید، دست‌اندرکار ایجاد دگرگونی و تحول در فرایند رسانه‌ای شدن شده‌اند؛ خصلت بینامتنی بودن رسانه‌های همگانی را به طور روزافزونی در مسیر افزایش قرار گرفته است؛ رسانه‌های الکترونیکی، نزدیکی و بی‌واسطگی و تعامل و واکنش دوسویه را برای انسان‌ها به ارمغان آورده‌اند؛ رسانه‌های جدید، امکان دسترسی به اطلاعات را برای شهروندان، سیاست‌مداران و

دیوان سالاران افزایش داده‌اند، جمع‌آوری، انباشت و توزیع اطلاعات را سرعت بخشیده و محدودیت‌های زمانی و مکانی را از بین برده‌اند و به دریافت‌کنندگان اطلاعات امکان داده‌اند کنترل بیشتری بر آن داشته باشند؛ این رسانه‌ها همچنین، امکان قبض و بسط اطلاعات را برای فرستنده و امکان تعامل میان فرستنده و گیرنده اطلاعات را فراهم آورده‌اند.

۹. آنه ماری دینه سن، *درآمدی بر نشانه‌شناسی*، ترجمه مظفر قهرمان (آبادان: نشر پرسش، ۱۳۸۰)، ص ۱۱.

۱۰. جهانگیر معینی علمداری، *سیاست نشانه‌ها: نشانه‌شناسی و بازسازی نظریه سیاسی*، پایان‌نامه دکترا، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.

۱۱. دانیل چندلر، *مبانی نشانه‌شناسی*، ترجمه مهدی پارسا (تهران: انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۶)، صص ۴۱-۴۲.

۱۲. جهانگیر معینی علمداری، پیشین، ص ۶۸.

۱۳. مارتین اسلین، *دنیای درام: نشانه‌شناسی عناصر نمایشی در سینما، تلویزیون، تئاتر*، ترجمه محمد شهبان (تهران: بنیاد سینمایی فارابی، ۱۳۷۵)، ص ۱۰.

14. J. Baudrillard, *Simulacra and Simulation*, Trans. S. F. Glaser (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1994), p.6.

۱۵. زیگمونت باومن، *اشارات‌های پست‌مدرنیته*، ترجمه حسن چاوشیان (تهران: ققنوس، ۱۳۸۴)، ص ۲۶۲.

۱۶. همان، ص ۲۶۳.

۱۷. همان، ص ۲۶۵.

18. J. Baudrillard, *In the Shadow of the Silent Majorities, or, The End of the Social and Other Essays*, Trans. P. Foss, J. Johnston and P. Patton (New York: Semiotexte, 1983), p.19.

۱۹. ن.ک به: ژان بودریار، *و انموده، سرگشتگی نشانه‌ها*، ویرایش مانی حقیقی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴).

۲۰. ۱۹۸۸، ص ۱۷۱.

21. Jean Baudrillard, *The Perfect Crim* (London: Verso, 1996).

۲۲. مادن ساراپ، *راهنمایی مقدماتی بر پسا ساختارگرایی و پسامدرنیسم*، ترجمه محمدرضا تاجیک (تهران: نشر نی، ۱۳۸۲)، ص ۲۲۲.

۲۳. همان.

24. J. Baudrillard, "The Masses: the Implosion of the Social in the Media", Trans. M.

Maclean, in: M. Poster (ed.), *Selected Writings* (Cambridge: Polity Press, 1988), p.209.

25. Ibid, p.211.

۲۶. محمدمهدی فرقانی، پیشین، صص ۶۴-۶۳.

۲۷. آنتونی اسمیت، *ژئوپولیتیک اطلاعات* (تهران: سروش، ۱۳۶۴).

28. J. Baudrillard, "The Masses: the Implosion of the Social in the Media", Trans. M. Maclean, in: *Selected Writings* (ed.), M. Poster (Cambridge: Polity Press, 1988), p.209.

۲۹. فرانک ویستر، *نظریه‌های جامعه اطلاعاتی*، ترجمه اسماعیل قدیمی، (تهران: قصیده‌سرا، ۱۳۸۰)، صص ۵۵-۵۳.

30. Vattimo Gianni, *The Transparent Society*, Trans. By D. Webb (Oxford: Polity, 1992).

۳۱. کالین های، *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، ترجمه احمد گل محمدی (تهران: نشر نی، ۱۳۸۵)، ص ۲۰.

۳۲. همان، ص ۳۱۲.

۳۳. همان، ص ۳۱۹.

۳۴. بحث در مورد زبان به عنوان منحصربه‌فردترین و در عین حال فراگیرترین شاخصه آدمی، سابقه‌ای بس طولانی در میان آدمیان دارد. از زمان هومر، سقراط، ارسطو و افلاطون تاکنون بسیاری از فلاسفه و علمای سیاسی دل‌مشغول یافتن رابطه‌ای میان زبان و ذهنیت، عینیت، سوژگی، ابژگی، هویت، فردبودگی، جمع‌بودگی، قدرت، جنسیت، سیاست و... بوده‌اند.

۳۵. حسین بشیریه، *عقل در سیاست* (تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۳)، صص ۳۳۴-۳۳۳.

۳۶. همان، ص ۳۳۴.

۳۷. همان، صص ۳۳۵-۳۳۴.

۳۸. مارتین اسلین، پیشین، ص ۱۰.

۳۹. نشانه، عبارت از چیزی است که ما به‌ازای چیز دیگری قرار می‌گیرد و از این طریق قابل فهم می‌شود، یا معنایی را برای وی تداعی می‌کند. پس نشانه‌ها - به مثابه نشانه بودن - به عنوان چیزی که هست معنا ندارد، بلکه به عنوان ما به‌ازای چیزی که به آن ارجاع می‌دهند، اهمیت پیدا می‌کنند و دارای معنای ثانوی می‌شوند. در بسیاری موارد، اهمیت این معنای ثانوی بیش از اهمیت معنای اصلی نشانه است. نشانه‌شناسی، این معانی فرعی و جانشین و نه معانی اولیه را مورد بررسی قرار می‌دهد.

۴۰. ن.ک.: به دانیل چندلر، پیشین، ص ۴۵.

۴۱. کریس بارکر، «مسائل محوری در مطالعات فرهنگی»، ترجمه عباس کاظمی، در: استوارت هال و دیگران، *مطالعات فرهنگی: دیدگاه‌ها و مناقشات*، گزینش و ویرایش مقالات: محمد رضایی (تهران:

سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تهران، ۱۳۸۶)، ص ۳۴.

42. See: Michael Foucault, *Politics, Philosophy and Culture: Interview and Other Writings, 1977-1984*, Edited with an Introduction by Lawrence D. Kritzman (New York: Routledge, 1988); Also See: Michael Foucault, *Power / Knowledge*, Edited by Colin Gordon (Brighton: harvester, 1980).

43. Ibid.

۴۴. تکوین «معناهای قراردادی» سهم زیادی در فرایند تبدیل ایده‌ها به نشانه‌ها دارند. این «معناهای قراردادی» معنای مستفاد از ایده‌ها را محدود می‌کنند و ایده‌ها را به صورت بسته‌بندی‌شده درمی‌آورند. معناهای قراردادی ویژگی ارجاعی ایده‌ها را تقویت می‌کنند و در عین حال ارتباط‌گیری از طریق تبادل ایده‌ها را آسان‌تر می‌سازند. افزون بر این، معناهای قراردادی «خاصیت نشانگی» حرکت از نماد به نشانه‌ای شدن مفاهیم را تولید می‌کنند.

۴۵. نشانه‌شناسی در سیاست برای توضیح این موضوع به بررسی رابطه «ایده‌ها» و «نشانه‌ها» روی می‌آورد و نشان می‌دهد که چگونه ایده‌های فرد نسبت به جهان صرفاً نمایشگر واقعیت خارجی نیستند، بلکه خود در ساختن واقعیت نقش دارند. بنابراین، دنیای اندیشه‌ها دنیای بازتاب‌یافته از جهان خارج نیست، بلکه رابطه ارجاعی که ذهن بین مفاهیم و واقعیت برقرار می‌کند، در ساختن تصویرهای ذهنی ما از جهان نقش دارد. نشانه‌ها در ساختن جهان تصویرهای ذهنی نقش بسزایی دارند. بنابراین، نمی‌توان نشانه‌ها را به عنوان اموری خنثی و بی‌اثر در نظر گرفت. در واقع، مکانیسم شکل‌گیری مفهوم در ذهن به درجه‌ای وابسته به عملکرد نشانه‌هاست. نشانه‌شناس می‌تواند به شناخت نقش نشانه‌ها در شکل‌گیری مفاهیم سیاسی کمک کند و در عین حال می‌کوشد نظم حاکم بر ذهن را از طریق بررسی روابط نشانه‌ای شناسایی کند.

46. Clifford Geertz, *Local Knowledge: Further Essays in Interpretative Anthropology* (New York: Basic Books, 1983).

۴۷. البته برخی مواجهه‌های نقادانه به این منظر و نظر‌گیری‌های داشته‌اند. برای نمونه، روزه شارتیه، این فرض‌گیری‌ها را نمی‌پذیرد که «شکل‌های نمادین در درون یک سیستم سازمان داده می‌شود» زیرا این فرض به معنی قبول انسجام و هماهنگی این شکل‌ها و وابستگی متقابل‌شان به یکدیگر است که به نوبه خود فرض می‌گیرد که از قبل یک دنیای نمادین و یکپارچه و مشترک وجود دارد. ولی چطور ممکن است آن کلیت زبانی - فرهنگی یا «ایدیوم» عام قادر باشد تمامی تظاهرات فرهنگی را باعث شده و توضیح دهد؟ شارتیه اعتبار این نوع جست‌وجوی معانی را با روش تفسیری‌گیری‌انکار می‌کند چون این روش باعث می‌شود تفاوت‌های درونی یک سیستم در بهره‌گیری و کاربرد شکل‌های فرهنگی از میان برود. در این روش، تمایل به سمت پیدا کردن نظم و معنی باعث

می‌شود که وجود تضاد و منازعه پرده‌پوشی شود. برخی دیگر، درک گیرتز از متن قوم‌نگارانه را مبهم و کدر ارزیابی می‌کنند. به تصریح اینان، زمانی که گیرتز خروس جنگی بالی‌ها را نمادی از «صورت هنری» تفسیر می‌کند که به بالی‌ها امکان می‌دهد بدون کشت و کشتار، وضعیت منزلتی خود را تجربه کنند، هیچ توجیه منطقی و عقلانی برای آن ارائه نمی‌دهد.

۴۸. دانیل چندلر، *مبانی نشانه‌شناسی*، ترجمه مهدی پارسا (تهران: انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۶)، ص ۴۵.

۴۹. همان، ص ۴۵.

۵۰. همان، ص ۲۴.

۵۱. همان، ص ۲۵.

۵۲. جهانگیر معینی‌علمداری، پیشین، ص ۱۳۶.

۵۳. همان، صص ۲-۵.

